

لافونتن^۱ و حکایات فارسی

دکتر محمد زیار*

چکیده:

داستان سرایی در مشرق زمین به گواه تاریخ ادبیات و تاریخ فرهنگ‌ها در مقایسه با مغرب زمین از پیشینه‌ای غنی‌تر برخوردار است.^۱ پس از رخداد دوران نوزایی، اروپاییان این گنجینه شایگان را کشف کردند و در جهت غنای ادبیات خود از آن بهره‌ها برگرفتند. آنان خود به برخی از این وام‌گیریها اذعان کرده‌اند لیکن بخش بزرگی از تأثیرات بویژه تأثیرات زبان و فرهنگ فارسی و ایرانی نه بیان شده و نه مورد ارزیابی قرار گرفته است. از آن جمله است آشنایی لافونتن با ادب فارسی و تأثیر پذیری انکار ناپذیر وی از حکایات حکیمان پارسی‌گو. در این مقاله کوشش شده است پرده از بخش کوچکی از این الهام‌گیری‌ها و بهره‌برداری‌ها برداشته شود.

واژه های کلیدی: داستان، حکایت، فابل، روایت، تأثیرات ادبی

*استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

۱ ژان دو لافونتن داستان‌سرای نامی فرانسوی به تاریخ هفتم یا هشتم سپتامبر سال ۱۶۲۱ در شاتو تیبری از پدر و مادری میانسال به دنیا آمد و در سیزدهم آوریل ۱۶۹۵ پس از عمری پر از ماجراهای تلخ و شیرین در پاریس دیده از جهان فرو بست.
۲ رک. محمد تقی بهار، سبک‌شناسی، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، ج اول صفحات ۱۵۳ تا ۱۵۸

مقدمه:

داستان پردازی و حکایت‌سازی نزد مردمان هندو ایرانی پیشینه‌ای هزاران ساله دارد. این حکایت‌ها و داستان‌ها در زمان انتقال از زبانی به زبان دیگر تا بدانجا عناصر فرهنگی دو زبان مبداء و مقصد را در هم آمیخته اند که به راستی سنجش سهم هر کدام از فرهنگ‌ها کاری دشوار بل محال می‌نماید. از آن جمله است مجموعه داستان‌های پنجه‌تنتره یا همان کلپله و دمنه اثر بیدپای هندی و مرزبان‌نامه نوشته سعدالدین وراوینی.

گروهی بر آنند که مرزبان‌نامه برگرفته از پنجه‌تنتره است اما بسیاری از منتقدان ایرانی و اروپایی این رای را نادرست و بی پایه میدانند. ادوارد گیون اندیشمند خردگرای سده هجدهم ضمن مقایسه مرزبان‌نامه با قصه‌های بیدپای، اثر ایرانی را برتر می‌یابد زیرا که انشاء کلپله و دمنه « پیچیده و روایت آن طولانی و قواعد اخلاقی آن مبتذل و خشک است ».

اروپاییان پس از رخداد دوران نوزایی با ابراز شگفتی به وجود گنجینه‌های گرانسنگ ادبیات داستانی ملل مشرق‌زمین پی بردند: در آغاز از راه سفرنامه‌ها و گزارش‌های جهانگردان آشنایی اولیه حاصل آمد پس آنگاه نیاز به درک ژرفتر آن آثار بیش از پیش احساس شد، از این رو مترجمان خاورشناس دست به ترجمه‌ی شاهکارهای مشرق زمین بویژه ایران زدند از آن جمله گلستان سعدی، کلپله و دمنه، هزار و یک شب (که همان هزار افسانه ایرانی است)، مرزبان‌نامه و بسیاری آثار دیگر.

مرحله بعد، طبق قانون لازم الاجرای کلاسیک‌ها، تقلید و الگو برداری از این آثار بود و در این راه ژان دولافونتن موفق‌ترین چهره در تمام ادبیات اروپا به شمار می‌رود. چنانکه وی توانست خود را در نگاه نسل‌های بعد از خود به عنوان استاد بی‌چون و چرای حکایت پردازی و داستان سازی معرفی کند. این افسانه‌سرای نامدار، چنانکه خود در دیباچه‌هایی که بر برخی از دفترهای دوازده گانه فابل‌هایش نوشته، از آثار متقدمان بسیاری بهره جسته است. او بویژه از ازوپ یونانی نام برده که به گمان او همان لقمان حکیم است. از حکیمی هندی نیز به نام پیل‌پای (بیدپای) « به رسم قدرشناسی » یاد کرده اما شگفتا که به صراحت از هیچ یک از استادان سخن پارسی یاد نکرده است!

بحث و بررسی

تنی چند از پژوهندگان ایرانی همچون شادروان دکتر جواد حدیدی به پاره‌ای از شباهت‌های موجود بین فابل‌های لافونتن، حکایات سعدی و داستان‌های کلپله و دمنه اشاراتی کرده‌اند. پیر بورنک منتقد هم‌روزگار فرانسوی نیز در جستارنامه‌ی خود با عنوان "لافونتن حکایت پرداز" این وامگیری را تصدیق کرده نوشته است:

" در واقع از میان شست و هفت حکایت، نگارنده، [...] نه اکثر که تنها شانزده حکایت را از مشرق زمین به عاریت گرفته است" و در ادامه به سایر سرچشمه‌های الهام لافونتن اشاره ای گذرا می‌کند. اما منتقد دیگری به نام آندره ورسای موشکافانه‌تر به طرح موضوع می‌پردازد و پرده‌ی ابهام و کلی‌گویی به یک سو زده می‌نویسد که داستان‌پرداز فرانسوی علاوه بر منابع غربی مانند آثار ازوپ، فدر و پدر پوسین، پانزده حکایت پیل‌پای [بیدپای] را نیز از ترجمه‌ی فرانسوی انوار سهیلی اثر طبع شیخ حسین واعظ کاشفی بیهقی که در حقیقت اقتباسی است از کلپله و دمنه برگرفته است. و در ادامه سیاهه‌ی حکایات مورد نظر را نیز ارائه می‌کند.

پژوهنده‌ی فرانسوی بر این باور است که لافونتن تنها یک قصه از سعدی بر گرفته است و آن حکایت «پارسا و پادشاه» است. همچنان که مشاهده می‌شود هر دوی این محققان یک سخن گفته‌اند، منتها اولی به اختصار و دومی به تفصیل بیشتر. در حقیقت منظور پیر بورنک نیز از شانزده حکایت مشرقی چیزی نیست مگر پانزده داستان از انوار سهیلی و یک حکایت از گلستان سعدی.

اما حقیقت این است که داستان پردازی در ادبیات فارسی نه با حکایات سعدی و ترجمه داستان‌های کلیله و دمنه آغاز شده و نه به آنها ختم شده است.

نگارنده در بررسی‌هایی که به فرجام رسانده است رد پای آثاری همچون مرزبان‌نامه، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، جوامع‌الحکایات و لوامع الروایات، مثنوی معنوی، قابوس‌نامه و حتی قطعات انوری و سروده‌های ناصر خسرو را در فابل‌های لافونتن یافته است.

در ذیل به پاره‌ای از این همانندی‌ها به ایجاز اشارت می‌رود. از حکایت ساز دیار شیراز آغاز می‌کنیم: در باب دوم گلستان حکایتی کوتاه است بسیار نغز با عنوان «پارسا و پادشاه» به این قرار:

«یکی از جمله صالحان به خواب دید پادشاهی را در بهشت و پارسایی را در دوزخ. پرسید که موجب درجات این چیست و سبب برکات آن، که مردم بخلاف آن معتقد بودند. ندا آمد که این پادشاه به ارادت درویشان به بهشت اندر است و این پارسا بتقرب پادشاهان در دوزخ

دلقت به چه کار آید و مسحی و مرقع

خود را ز عمل‌های نکوهیده بری دار

حاجت به کلاه برکی داشتنت نیست

درویش صفت باش و کلاه تتری دار»

لافونتن این حکایت کوتاه و دلنشین را از سعدی گرفته، آن را با آب و تاب بسیار روایت کرده است اما جان کلام و نتیجه اخلاقی همان است که سعدی اراده کرده است. در فابل لافونتن شخصیت به کار رفته‌ی سعدی یعنی "یکی از صالحان"، جای خود را به "یکی از مغولان" می‌دهد. در اینجا برگردان بخشی از حکایت لافونتن را می‌خوانیم:

«یکی از مغولان به خواب دید وزیری را در بهشت متنعم از لذتی بی‌پایان و در گوشه‌ای دیگر پارسایی را

سخت گرفتار آتش [سوزان]، چنانکه دل تیرم‌روترین مردمان به حالش می‌سوخت. از این اوضاع غیر

معمول در شگفت آمد، گمان برد ارباب دوزخ در حق آندو دچار خبط گردیده است. از فرط شگفتی بیدار شد و

از آنجا که در خواب خود سری نهفته می‌دید بر آن شد تعبیر آن را بداند. خوابگزار وی را گفت: جای شگفتی

ندارد، خوابتان بی حکمت نیست و آنچه دیده‌اید عین رای پروردگار است: آن وزیر در طول زندگانی گهگاه

گوشه عزلت برمی‌گزید حال آنکه آن پارسا هر از گاهی پا به دستگاه وزیران می‌نهاد.»

همچنین در باب چهارم گلستان حکایت بغایت موجز منجم برای لافونتن دستمایه داستانی طولانی واقع شده است. سعدی می‌گوید:

« منجمی به خانه در آمد یکی مرد بیگانه را دید با زن او به هم نشسته، دشنام و سقط گفت و فتنه و آشوب خاست. صاحب‌دلی که بر این واقف بود گفت:

تو بر اوج فلک چه دانی چیست
که ندانی که در سرایت کیست »

حکایت موجود در دفتر دوم فابل‌ها کمابیش همان حکایت سعدی است بعلاوه تفسیری مبسوط از آن:

«منجمی به بن چاه افتاد، بدو گفتند: تو که پیش پای خود نتوانی دید چه دانی بر فراز سرت چیست؟!...»

لافونتن از داستان‌های سنایی نیز الهام گرفته و بهره برده است. از جمله در حدیقه‌الحقیقه، حکیم غزنه را حکایتی است در بی وفایی و آن داستان پیرزنی است که دخترکی مهستی نام دارد که سخت بیمار افتاده است. مادر ضمن شکوه از احوال روزگار، از خدا می‌خواهد او را پیش‌مرگ دخترک گرداند. در این حال گاو پیرزن که برای خوردن چیزی سر در دیگ فرو برده سر خود را گرفتار دیگ می‌بیند، پس وحشت کرده، با همان حال و هیبت از مطبخ بیرون می‌دود. بخش پایانی حکایت حکیم غزنه به این قرار است:

«گاو مانند دیوی از دوزخ
سوی آن زال دویداز مطبخ
زال پنداشت هست عزائیل
بانگ برداشت از پی تهویل
کای مقلموت من نه مهستی‌ام
من یکی زال پیر منحنی‌ام
تن‌درستم من ونیم بیمار
از خدا را مرا بدو مشمار
گر ترا مهستی همی باید
آنک او را ببر مرا شاید
دخترم اوست من نه بیمارم
تو و او، منت رخت بردارم
من برقتم، تو دانی و دختر
سوی او روز کار من بگذر.»

به نظر می‌رسد که لافونتن در دو فابل از دفتر نخست خود از این حکایت طنز آمیز الهام گرفته باشد یکی در فرشته‌مرگ و هیزم‌شکن و دو دیگر در داستان مرگ و مردتیره بخت.

بی تردید لافونتن از سعدالدین و راوینی نگارنده مرزبان‌نامه نیز بسیار بهره‌ها بر گرفته است. از آن جمله است داستان ماهی خوار و ماهی که لافونتن فابل دوم دفتر نخست خود یعنی روباه و زاغ را از روی آن پرداخته، و همچنین داستان خروس و روباه در باب ششم مرزبان‌نامه که الگوی فابل چهاردهم از دفتر دوم یعنی فابل بسیار مشهور روباه و خروس قرار گرفته است. در اینجا برای جلوگیری از اطاله سخن تنها به نقل بخشی از داستان خروس و روباه بسنده می‌کنیم. فابل لافونتن نیازی به نقل شدن ندارد زیرا در سراسر جهان شناخته شده است!

« زیرك گفت: شنیدم که خروسی بود جهان‌گردیده و دامهای مکر دریده و بسیار دستانهای روباهان دیده و داستانهای حیل ایشان شنیده. روزی این خروس پیرامن دیه به تماشای بوستان می‌گشت. فاتر رفت و بر سر راهی بایستاد؛ چون گل و لاله شکفته، کلاله‌های جعد مشکین از فرق تارك بر دوش و گردن افشاند، قوفا لعل بر گوشه کلاه نشانده، در کسوت منقش و کسای مبرقش؛ چون عروس در حجله و طاوس در جلوه، دامن رعنایی در پای کشان می‌گردید. آوازی بکرد. روباهی در آن حوالی بشنید. طمع در خروس آورد و به حرصی تمام بدوید تا به نزدیک خروس آمد. خروس از بیم بر دیواری جست. روباه گفت: از من چرا می‌هراسی؟ بدان که من این ساعت در این پیرامن می‌گشتم. ناگاه بانگ نماز تو به گوش من آمد. از نغمات حنجره تو دل در پنجره سینه من تپیدن گرفت. اگر چه تو مؤذنی رومی نژادی، حدیث ارحنا با بلال، که با بلال حبشی رفت، در پرده ذوق و شوق به سمع من رسانیدند و سلسله وجد من بجنبانید، تا همچون بلال از حبشه و صهیب از روم، دواعی محبت و جواذب نزاع تو، مرا اینجا کشید.

بیت

من گرد سر کوی تو از بهر تو گردم
بلبل ز پی گل به کنار چمن آید

اینک بر عزم این تبرك آمده‌ام تا برکات انفاس و استیناس تو دریابم و لحظه‌ای به مجاوره و محاوره تو بیاسایم و ترا آگاه کنم که پادشاه وقت منادی فرموده‌است که هیچ کس مباد که بر کس بیداد کند و اندیشه جور و ستم در دل گیرد، تا اقویا را بر ضعفا دست تطاول نبود و جز به لطف و احسان با یکدیگر زندگی نکنند (...). اکنون باید که میان من و تو تناکر و تنافی برخیزد، و به عهد وافی از جانین استهظار افزاید. خروس در میانه سخن گردن دراز کرد و سوی راه می‌نگریست. روباه گفت: چه می‌نگری؟ گفت جانوری می‌بینم که از جانب این دشت می‌آید، چنانکه باد به گردش نمی‌رسد؛ چند گرگی با دم دراز و گوش‌های بزرگ، رو به ما نهاده‌است و چنان می‌آید که تیر از کمان. روباه را از این سخن سنگ‌نامیدی در دندان آمد و تبلرزه هول بر اعضا افتاد و از قصد خروس باز آمد. ناپروا و سراسیمه پناهگاهی طلبید که بدان متحصن شود. روباه گفت: این امارت و علامت که شرح می‌دهی، چنان می‌نماید که سگ تازی است، و مرا از دیدن او بسی خرمی نباشد. خروس گفت: نه تو می‌گویی که منادی از عدل پادشاه ندا در جهان داده‌است که کس را بر کس عدوان و تغلب نرسد (...). روباه گفت: اما امکان دارد که این سگ از آن بانگ منادی بیگانه باشد، و این آواز بدو نرسیده. بیش از این مقام توقف نیست. از آنجا برجست و به سوراخی درخزید...»

آیا لافونتن ناصر خسرو را می‌شناخته است؟ در هیچ منبعی دلیلی بر این آشنایی نیامده است اما جای بسی شگفتی است آنجا که شباهت قطعاتی از حکیم بلخ با حکایاتی از لافونتن مرزهای تصادف و توارد را درنور دیده به تأثیری انکار ناپذیر نزدیک شده است. در این زمینه به ذکر يك نمونه بسنده می‌شود: همگان از ناصر خسرو قطعه عبرت آموز عقاب را خوانده یا شنیده‌اند. متن این سروده و فابل ششم از دفتر دوم «پرندۀ خسته از تیر» از لافونتن را بی هیچ توضیح و تفسیر در پی می‌آوریم:

واندر طلب طعمه پر و بال بیاراست
امروز همه روی جهان زیر پر ماست
می بینم اگر ذره‌ای اندر تگ دریاست
جنبیدن آن پشه عیان در نظر ماست
بنگر که از این چرخ جفا پیشه چه برخاست
تیری ز قضای بد بگشاد بر او راست
و از ابر مر او را بسوی خاك فرو کاست
وانگاه پر خویش گشاد از چپ و از راست
این تیزی و تندى و پریدن از کجا خاست!
گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست.»

«روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست
بر راستی بال نظر کرد و چنین گفت:
بر اوج چو پرواز کنم از نظر تیز
گر بر سر خاشاک یکی پشه بجنید
بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید
ناگه ز کمینگاه یکی سخت کمانی
بر بال عقاب آمد آن تیر جگر دوز
بر خاك بیفتاد و بغلتید چو ماهی
گفتا عجا این که ز چوب است و ز آهن
زی تیر نگه کرد و پر خویش بر او دید

پرندۀ خسته از تیر

پرندۀ ای که بسختی از تیری پردار زخمی شده بود
با رنج و درد فراوان، از سرنوشت غم‌انگیز خود شکوه می‌کرد
می‌گفت: روا نباشد که در نگون بختی خود شریک باشیم!
چه بی رحم‌اید ای آدمیان! شما که از پر ما بر می‌گیرید
تا این ابزارهای نابود کننده تیز تر بپرند.
اما به ریشخندمان مگیرید ای طایفه فسوس‌گر نامهربان:
تقدیر شما نیز گاه چون تقدیر ماست.

همیشه نیمی از فرزندان ژاپه^۳ ابزار جنگ نیمی دیگر قرار می‌گیرد.

داستان لافونتن با انوری ابیوردی نیز همچون ماجرای آشنایی او با ناصر خسرو است. انوری را قطعه‌ای حکیمانه است در بیان و نکوهش غرور و نخوت و نازیدن به ظاهر فریبنده خویش؛ و آن مناظره میان کدو بن است و درخت تنومند چنار. در این گفتگوی آموزنده بوته‌ای نورسته و تازه به‌دوران رسیده باد غرور در سر انداخته، خود را برتر از چنار که‌نسال سرد و گرم چشیده می‌داند؛ دلایل اولایی خود را ساده لوحانه بر می‌شمارد و چنار می‌کوشد با پاسخی درخور و حکیمانه او را از فرجام ناگوار خودپسندی و غرور اندشناک کند:

شنیده‌ای که زیر چناری کدوبنی
برست و بر او بردوید به روز بیست
پرسید از چنار که تو چند ساله‌ای؟
گفتا چنار: سال من افزون شد از دو بیست
گفتا سبب چه شد که من از تو به بیست روز
بگذشته‌ام، ترا سبب کاهلی ز چیست؟
گفتا چنار: نیست مرا با تو هیچ جنگ
کاکنون نه روز جنگ و نه روز داور بیست
روزی که بر من و تو وزد باد مهرگان
آنکه شود پدید که نامرد و مرد کیست.

این داستان در دفتر نخست فابل‌های لافونتن حکایت شماره بیست و دو، با تغییر در جایگاه خودپسندی شخصیت‌ها با مناظره بین درخت بلوط- که در فرهنگ فرنگیان نماد آشنای پایداری است- و نی- که همان ارزش نمادین کدوبن را نزد پارسی گویان دارد- بیان شده است:

روزی بلوط بنی نی نالی را گفت:
جای آن دارد که از طبیعت شکایت کنی
پرندۀ ای بی‌مقدار بر تو باری گران است
خردترین باد که به زحمت بر سطح آب شکن می‌اندازد
تو را و او می‌دارد که سر فرود آری.

^۳ ژاپه که او را به یونانی لاپتوس می‌گویند، یکی از شخصیت‌های اساطیری یونان است که با کلیمه ازدواج کرد و چهار فرزند از آن دو پدید آمد: اطلس، پرومته، اپیمته و منوتیوس

حال آنکه پیشانی من که به کوه قفقاز مانند است،
نه تنها خورشید را از تابیدن باز می‌دارد
بلکه با طوفان هم‌وردی می‌کند.
همه چیز برای تو تندباد است و برای من نسیم صبا.
باز اگر در سایه شاخسار من بودی، رنجی بر تو عارض نمی‌شد.
من تو را از گزند طوفان محافظت می‌کردم.
اما تو اغلب در مکان‌های نمناک، در مسیر باد می‌روی.
به گمان من طبیعت در حق تو بسیار بیدادگری کرده‌است.
نی گفت: همدردی تو بی شک از سر خوش طینتی است؛
اما نگران نباش: بادها برای من از تو سهمناک‌تر نیستند.
من خم می‌شوم اما نمی‌شکنم.
تو تا کنون در برابر ضربات سهمگین باد تاب آورده‌ای و پشت خم نکرده‌ای؛
ولیکن منتظر پایان کار باش.
نی از گفتن این سخنان نیا سوده بود که سهمگین ترین باد شمال با شدت تمام وزیدن گرفت.
درخت ایستاد، نی خم شد، باد بر شدت خود افزود و چنان کرد که درختی را که سر به آسمان می‌سایید
و ریشه در اعماق زمین داشت از جای بر کند.

نتیجه گیری:

در پاسخ به این پرسش که "آیا لافونتن داستان نویسان و داستان سرایان فارسی زبان را می‌شناخته است یا نه؟" باید گفت که شناخت وی از سعدی غیر قابل انکار است زیرا که گلستان پیش از انتشار بسیاری از دفتر دوازده گانه فابل‌های لافونتن به زبان فرانسوی ترجمه شده بود؛ وانگهی ترجمه یک اثر به یک زبان خارجی هر چند که اهمیت بسزایی دارد اما تنها و یگانه شرط اثر گذاری آن بر ادیبان آن زبان نیست. برای مثال در ایران اهل ادب مارسل پروست را شصت سال پیش از ترجمه در جستجوی زمان گم شده می‌شناختند. بنابراین همانندی فابل‌های لافونتن با داستان‌ها و حکایت‌های بزرگان ادب فارسی همچون انوری، ناصر خسرو، سعد الدین وراوینی و دیگران از سر تصادف و توارد نبوده، بلکه نتیجه مستقیم و بدیهی شناخت وی از آثار شرقی بخصوص ایرانی است. هر خواننده آگاه و نکته سنج آثار لافونتن به صرافت درمی‌تواند یافت که بر پایه قانون کلاسیک تقلید از پیشینیان، داستان‌سرای فرانسوی از راه‌های گوناگون همچون مصاحبت با مسافران شرق و مطالعه نوشته‌ها و ترجمه‌های آنان حکایت‌هایی پرداخته است این داستان‌ها چنان موفقیتی برای نویسنده به همراه داشته‌اند که نام اسلاف جملگی تحت الشعاع نام او قرار گرفته است چنانکه می‌توان گفت لافونتن در هنر خود به مقلدی غیر قابل تقلید بدل شده است.

فهرست منابع فارسی

- ۱- بهار محمد تقی، *سبک شناسی*، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۹
- ۲- حدیدی جواد، *ایران در ادبیات فرانسه*، جلد اول چاپخانه دانشگاه مشهد ۱۳۴۸
- ۳- سعدی شیرازی ابومحمد مُصلِح بن عبُدالله، *کلیات سعدی* با مقدمه و شرح حال محمد علی فروغی (ذکاء الملك) سازمان انتشارات جاویدان (بی تاریخ)
- ۴- سنائی غزنوی ابوالمجد مجدودبن آدم، *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*، تصحیح و تحشیه: سید تقی مدرس رضوی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
- ۵- شفا شجاع الدین، *ایران در ادبیات جهان*، جلد اول، ناشر کتابخانه ابن سینا، چاپ اول ۱۳۳۳
- ۶- قابوس بن وشمگیر عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر بن، *گزیده قابوسنامه*، مؤسسه انتشارات قدیانی، چاپ اول ۱۳۷۶
- ۷- مؤتمن زین العابدین، *شعر و ادب فارسی*، بنگاه مطبوعاتی افشاری، تهران ۱۳۴۶
- ۸- وراوینی سعدالدین، *مرزبان نامه* با مقابله و تصحیح و تحشیه محمد روشن انتشارات اساطیر چاپ سوم ۱۳۷۶

فهرست منابع فرانسوی

- ۱-Bornecque Pierre, *La Fontaine fabuliste*, by CDU et SEDES ۱۹۷۵.
- ۲-Dandrey Patrick, *La Fabrique des fables: essai sur la poétique de La Fontaine*, Paris Klincksieck, ۱۹۹۲.
- ۳-Gutwirt Marcel, *Un merveilleux sans éclat: La Fontaine ou la poésie exilée*, Droz ۱۹۸۷.
- ۴-La Fontaine Jean de, *Fables*, Gallimard, ۱۹۵۸.
- ۵-Massé Henri, *Anthologie persane XI^e-XIX^e siècles*, Petite bibliothèque Payot, ۲۰۰۴.
- ۶-Richard Noël, *La Fontaine et les fables du deuxième recueil*, A.- G. Nizet, Paris.
- ۷-Scola Marcel, *Lupus in fabula, six façons d'affabuler La Fontaine*, PUV (Presses Universitaires de Vincennes).
- ۸-Versaille André, *Jean de La Fontaine, Œuvres, sources et postérité d'Esopé à L'Oulipo*, Editions: Complexe, ۱۹۹۵.